

## رضا شاه

### وعده جمهوری داد بر تخت سلطنت نشست

احسان طبری

- یکی دیگر از خصلت های سرایا ارتجاعی رژیم رضاشاه جنبه ضد خلقی و ضد دمکراتیک آنست. رضاشاه پس از همراهی سالوسانه با غوغای دروغین جمهوری در جریان مجلس پنجم (سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۴)، که هدف آن جلب موافقت حزب مترقی "اجتماعیون عامیون"، اتحادیه های کارگری (۱۲۰ اتحادیه با قریب ۲۰ هزار عضو) و حزب کمونیست ایران بود، با تمام قوا نیل به سلطنت مطلقه را هدف قرارداد و سرانجام در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵، مجلس موسسان فرمایشی خود را بوجود آورد و با تغییر مواد ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی خود را "علیحضرت قدر قدرت قوی شوکت رضا شاه پهلوی ارواحنافداه" اعلام کرد.

متملقین درباری از شروع "عصر مشعشع" در زیر حمایت "پدرتاجدار" سخن گفتند. در آستانه خلع احمدشاه قاجار و مبارزه برای عدم بازگشت وی از فرنگستان و تشکیل مجلس موسسان، رضاشاه خود را از شر اتحادیه های کارگری در سال ۱۹۲۵ رها کرد. هشتصد نفر از فعالان اتحادیه ای و اعضاء حزب کمونیست توقیف شدند و عده ای به مهاجرت مجبور گردیدند و خود این حزب مجبور شد به کار عمیق مخفی بپردازد. رضا شاه می دانست که کمونیست ها پیگیرترین مبارزان راه دمکراسی هستند و لذا "انتهی کمونیسم"، در سرلوحه پلانقرم سیاسی او قرار داشت. در تمام دوران رضا شاه با کمونیسم با خشونت مبارزه شد و نخستین وظیفه شهربانی و اداره سیاسی او مبارزه با کمونیسم بود. چندین بار در دوران رضا شاه سازمان مخفی حزب کمونیست ایران کشف و اعضاء آن توقیف شدند. از آنجمله است توقیف وسیع کمونیستها در سال ۱۳۰۹-۱۳۱۰ و تصویب "قانون سیاه" و سپس توقیف ۵۳ نفر در سال ۱۳۱۶. با اینحال کمونیست ها طی تمام دوران سلطنت رضاشاه تنها نیروی سیاسی فعالی بودند که از مبارزه دست برنداشتند و در ایران و خارج از کشور برای افشاء ماهیت حکومت رضاشاه کوشیدند. تردیدی نیست که در فعالیت عملی و تحلیل های سیاسی کمونیست ها اشتباهات سکتاریستی و چپ روانه متعددی راه یافت. امری که علل آن روشن است و جز این نمیتوان انتظار داشت. ولی این اشتباهات نیست که چهره کمونیست ها و حزب کمونیست ایران را معین می کند. معرف چهره آنها مواضع مترقی آنها، مبارزه پیگیر و فداکارانه آنها در راه حقوق خلق و علیه ارتجاع و امپریالیسم است. در جریان این مبارزه عده ای از کمونیستها مانند سیروس بهرام، لاهوتی، ذره، حسابی، نیک بین، مرتضی علوی، دیلمی و بسیاری دیگر مجبور به مهاجرت سیاسی شدند. عده ای دیگر مانند ارانی، حجازی، انزایی، علی شرقی، سید محمدتتها، پوررحمتی، استاد غلامحسین نجار، پروانده یغیگیان در زندان بدست ماموران دژخیم پیشه شهربانی آیرم و مختاری بانحاء مختلف محو گردیدند. عده ای دیگر مانند اردشیراوانسیان، جواد زاده، (پیشه وری)، رضا روستا، داداش تقی زاده، میرایوب شکیبیا، گروه پنجاه و سه نفر و گروه های دیگر سالیان دراز در زندانهای ایران رنج دیدند. عده کثیری علاوه بر گذراندن ایام زندان سالیان دراز در قسبات دور افتاده ایام تبعید را با خفت و خواری و فقر و تیره روزی بسربردند. با اطمینان می توان گفت که هیچ گروه دیگری مانند کمونیست ها در مبارزه تا این حد سرسختی و ادامه کاری و صمیمیت از خود نشان نداده اند.

کمونیست ها اعم از کارگر و روشنفکر، علی رغم فشار شهربانی رضا شاه و خطر مرگ و شکنجه و زندان بدفعات سازمانده اعتصابات بودند؛ از آنجمله است اعتصاب بزرگ کارگران

نفت در سال ۱۳۰۹ و اعتصاب کارگران راه آهن در مازندران و اعتصاب کارگران کارخانه وطن در اصفهان در ۱۳۱۰ و اعتصابات دانشجویان دانشسرای عالی و غیره. کمونیستها با انتشار مطبوعاتی مانند روزنامه های "حقیقت" و "کار" و مجله "جرقه" و "فرهنگ" و "دنیا" در داخل کشور و "ستاره سرخ" و "پیکار" در خارج از کشور، ترجمه برخی آثار مارکسیستی، انتشار اعلامیه ها و قطعنامه های تحلیلی در داخل و خارج از کشور، در واقع تنها نیروئی بودند که ماهیت اجتماعی رژیم رضاشاه را برملا می ساختند. نسل معاصر باید مشکلات کمونیست های ایرانی را در جامعه ای که در آن قریب ۸۵ درصد بیسواد بودند، که در آن طبقه کارگر صنعتی با احتساب همه کارگران نفت در بالاترین و بهترین حالت از صد هزار نفر (در ۱۵ الی ۱۸ میلیون جمعیت کشور) تجاوز نمی کرد، که در آن دهقان ۸۰ درصد جمعیت را تشکیل می داد و بصورت "رعیت قرون وسطائی" در حالت بردگی و رخوت و بی خبری بسر می برد، که در آن انواع عقاید خرافی در قشرهای وسیع متوسط شهرنژاد عمیق داشت آنهم درجائی که امپریالیسم هنوز بسیار نیرومند و سوسیالیسم با مشکلات زایش و رشد و خطر فاشیسم و تجاوز روبرو بود، در نظر آورد و جسارت این لاله های زود روی را که تنها طلایه ای از سپاه بزرگ انقلاب ایران بودند، بستاید. برخورد ناسپاس یا ساده شده ما به آنها، نه تنها در حکم پائین آوردن ارزش واقعی خدمات مبارزان وطن ماست، بلکه بناچار در حکم پائین آوردن ارزش واقعی خدمات همه انقلابیون معاصر است، که اگر بنا باشد بر اساس مشخص و تاریخی از طرف نسل های آینده درباره آنها قضاوت نشود، بنوبه خود و بنا حق مغیوب خواهند ماند. سپاس خلق تنها پاداش رنج و جانبازی مبارزان انقلابی است.

ساطور خون چکان رژیم ترور و اختناق تنها متوجه کمونیستها نبود. عملا هر مقاومت کننده ای از راست یا چپ، متعلق بهر طبقه ای که بود، با قهر و غضب دیکتاتور روبرو می شد. از میان رفتن کسان گوناگون مانند صولت الدوله قشقائی، سردار اسعد بختیاری، خزعل، میرزا علی اکبرخان داور، نصرت الدوله فیروز، عبدالحسین تیمورتاش، مدرس، حاج اسمعیل عراقی وکیل مجلس، اسدی نایب التولیه خراسان که یا در زندان یا در تبعید یا در خانه خود مسموم یا معدوم شدند، نمونه ای از این جریان است. روشنفکران بنام مانند کمال الملک نقاش (چنانکه شهرت دارد)، عشقی شاعر ملی، فرخی غزل سرای نامی، واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت و از عناصر رادیکال در مطبوعات کشور و مستوفی الممالک یکی از رجال میهن پرست ایران بوسیله رژیم نابود گردیدند. ملک الشعراء بهار بزرگترین شاعر کلاسیک زندانی شد و در تمام مدت سلطنت رضاشاه مغضوب بود. مصدق السلطنه یکی دیگر از رجال ملی در دوران رضاشاه از همه اموردورنگاهداشته شده بود. در تمام دوران حکومت رضاشاه جنبش ها و قیام های مختلفی روی داد که با خشونت سرکوب گردید. مانند قیام سیدجلال چمنی و کربلایی ابراهیم درگیلان، زلفو و خدو سردار و مهدی سرخی در خراسان، جریان بهلول و قصابی مسجد گوهر شاد در مشهد و غیره. در تمام دوران حکومت رضا شاه شورش ها و مقاومت های فردی یا جمعی داخل در ارتش نیز با خشونت سرکوب گردید. مانند قیام لاهوتی در تبریز، قیام لهاک خان باوند موسوم به سالار جنگ در خراسان، قیام سربازان سلماس و خوی، مقاومت سرهنگ پولادین و گروه او، مقاومت گروه جهانسوز و غیره.

در اکثر مطلق موارد، نابود کردن مخالفان، بدون اجراء مراسم قانونی یا با اجراء کاملا صوری آن و در همه موارد بدستور مستقیم شاه و بدست ماموران مسلح رژیم انجام گرفته است. پس از سقوط رضاشاه این جریانها که برخی از آنها در دوران سلطنت وی نیز روشن بود، بیش از پیش فاش گردید و مردم ایران دانستند که چه کابوس مهیبی را از سر گذرانده اند.

سرمایه داری ایران در زمان رضاشاه، نسبت به زمانهای پیشین بشکل محسوسی مناسبات ویژه خود را در شهر و ده، در بافت طبقاتی جامعه، در شیوه زندگی و تفکر، در اسلوبهای استثمار، در سیاست داخلی و خارجی بسط و گسترش داد. در عین حال دیکتاتوری و زمین داری شخص شاه و کوشش او برای تحکیم زمینداری بزرگ بطور اعم از سوئی و سیطره امپریالیسم بویژه امپریالیسم انگلستان و بعد آلمان از سوی دیگر مهر و نشان خود را بر رشد سرمایه داری در ایران باقی گذاشت. شرکت بورژوازی در حاکمیت واقعی محدود و تا حدی غیرمستقیم باقی ماند. زیرا استبداد شخصی شاه و بورکراسی کشوری و لشکری و قدرت ملاکان، مانع از آن بود که بورژوازی بتواند از همه مزایای اقتصادی و سیاسی حکومت طبقه خود استفاده کند و می بایست به سهم معینی از این حکومت قانع شود. قشرهای اساسی بورژوازی ایران در این دوران عبارتست از سرمایه داری بورکرات لشکری و کشوری، بورژوازی بازرگانی (اعم از وارد کننده یا صادر کننده)، بورژوازی دارنده مستغلات شهری یا بورژوازی ماجر، بورژوازی پیمانکار (اعم از پیمانکاری که طرفش دولت یا شرکتهای خصوصی بودند)، بورژوازی صنعتی که در حال پیدایش بود، بورژوازی ربائی قرون وسطائی که کماکان وجود داشت. روشن است که بورژوازی مالی بعلت سطح نازل رشد سرمایه داری هنوز پدید نیامده بود و حتی بانک های دولتی (مانند بانک ملی و بانک کشاورزی و بانک سپه) به امر سرمایه گذاری یا خرید سهام در موسسات صنعتی دست نمی زدند. منابع انباشت و غنی شدن سرمایه داری ایران تا حد زیادی متوجه سفته بازی با زمین، اختلاس و برداشت اموال دولتی، خالصجات و اوقاف، گرانفروشی و احتکار و تقلب، استفاده از اهرمهای دولتی و نظامی برای غارت دیگران و غصب اموال پیمانکاریهای متقلبانه به ضرر خزانه دولت، استثمار وحشیانه در کلیه کارخانه ها و کارگاهها بود. طبقات مولد: کارگران، دهقانان، پیشه وران می بایست با تلاش عرق ریز خود کیسه های گشاد فراوانی را پر کنند و داستان آنها با طبقات حاکمه حریص داستان آن ماهی افسانه ای بود که در قرآن آمده که چون از او می پرسیدند: "هل امنتلت؟" (آیا سیر شده ای؟)، پاسخ می داد: "هل من مزید؟" (آیا بیشتر ممکن نیست؟).

این منابع غارت بسرعت ملاکان و سرمایه داران ایرانی را ثروتمند می کرد. روشن است که "سهم شیر" در این غارت ها نصیب "پدرتاجدار" بود، ولی قشرهای طبقات حاکمه، برحسب قدرت خود، شغال آسا بدنبال غارتگر اصلی می رفتند و از جیفه باقی ماند او شکم آزمند خود را می انباشتند.

نظام "چند ساختی" در جامعه حفظ شده بود. یعنی در کنار ساخت بزرگ کالائی سرمایه داری دولتی و خصوصی ما با ساخت خورده کالائی (تولید پیشه وری و کارگاهی)، ساخت خود مصرفی در بسیاری از دهات خورده مالکی یا گاه متعلق به فئودال ها و ایلخان ها و سرانجام ساخت سرمایه داری انحصاری در شرکت نفت ایران و انگلیس روبرو هستیم. این چند ساختی بودن اقتصاد در ایران جان سختی عجیبی نشان داده و سرمایه داری بزحمت موفق میشود سیطره کامل خود را بدست آورد و انواع ساخت ها را در معده خود هضم کند.

با آنکه تشکیل بازار ایرانشمول در دوران رضاشاه پیش می رود، با اینحال بازار داخلی بعلت رژیم ارباب-رعیتی و فقر موحش در ده و شهر محدود است و بجز بخش ناچیزی کالا که برخی صنایع داخلی اعم از دستی یا ماشینی به این بازار می فرستند، بخش عمده کالاهای وارداتی است. در عوض کالاهای صادراتی در اقلام سنتی قالی، کتیرا، روده، انگوزه، خشکه بار و امثال آن محدود می ماند و بویژه خودداری از امضاء قرارداد با شوروی در ۱۹۳۸، کار بازار صادراتی ما را دشوارتر می کند. تفاوت فاحش بین واردات و صادرات، پیوسته یکی از مشخصات بازرگانی خارجی ما بوده و کماکان هست.

بدین ترتیب می بینیم که فرماسیون سرمایه داری در اثر موانع متعددی که در سر راه دارد (امپریالیسم، استبداد سلطنتی، قدرت ملاکان و بقایای فئودالیسم) درمجرای بهنجار خود نمی رود و بدنبال سود آوری سریع شانس خود را در بازرگانی وارداتی، سفته بازی زمین، پیمانکاری و انواع شیوه های متقلبانه میجوید و آن ته بندی محکم و جا افتاده ای که سرمایه داری در اروپا غربی برای خود کرد، درکشورما در این دوران دیده نمی شود.

سرمایه داری نه تنها در چنگ نظام چند ساختی مقید است، بلکه مهر و نشان فراوان اسلوب بازرگانی و تولید خرده کالائی قرون وسطائی را با خود دارد. بازار سربسته سنتی کماکان شریان اقتصادی است و در اینجا بدست آوردن "مظنه روز" از راه شم بازرگانی، شرکت در دسته بندی های بازار، قماربازی ها و شعبده بازی هایی که از لحاظ اصول منظم بازرگانی بمعنای اروپائی آن خنده آور است، پایه موفقیت و ترقی است! تقلب در کالا، تقلب در فروش، تقلب در قرار و مدارهای بازرگانی مجاز است و عینا مانند حیات سیاسی ایران از اصول "زرنگی" است و قباحتی ندارد. فقدان نظام تشکیلاتی و آئین های جا افتاده و مورد قبول درامور اقتصادی و باصطلاح "انضباط مالی"، میدان عمل و مانور بورژوازی بازرگانی ایران را بناچار محدود و پایه کارش را پوک ساخته است. (و کماکان میسازد).

بورژوازی می بایست با انتقال وزن مخصوص به صنعت، با غلبه بر نظام چند ساختی، با استقرار نظامات و نهادهای جدی، اثربخشی خود را زیاد کند ولی چنین توقعی از بورژوازی ایران در زیر چکمه دوگانه استعمار و استبداد زائد بود. لذا بجای اقدام دراز مدت، اقدامات کوتاه مدت و پراگماتیسم تنگ میدان، شیوه اساسی عمل بورژوازی باقی ماند.

این ضعف اقتصادی موجب ضعف اجتماعی و سیاسی بورژوازی ایران شد و لذا این بورژوازی، بطور عمده بدون پرخاش بدنبال دیکتاتوری رفت و نماینده گانی از میان خود نه با چهره ملی، نه با چهره لیبرال پدید نیامد و ترجیح داد که در مقابل خطر انقلاب خلق، در رویاهای فاشیستی شاه شریک شود و باز هم پندار "ژرمانوفیلی" را، که این بار شکل و مضمون خطرناکتری داشت، احیاء کند. در یک کلمه حتی در پایان حکومت رضاشاه، ایران کشور عقب مانده فلاحتی وابسته و نیمه فئودال باقی ماند.

وقتی از وابستگی و خصلت "ضد ملی" رژیم رضاشاه سخن به میان می آید، معمولا مبلغان سلسله پهلوی اظهار عصبانیت می کنند. در اینجا صحبت بر سر هیچگونه انتساب دشنام آمیز و یا بر اساس احساسات در میان نیست. هنگامیکه رژیم می به ایجاد محمل های عینی اقتصادی برای استقلال سیاسی کمک نمی کند و با سیاست غارت و اسارت امپریالیستی نه فقط به نبرد بر نمی خیزد، بلکه با آن از هر باره وارد سازش می شود، به آن از هر باره میدان می دهد، چه نام در خورد دیگری از خلق می تواند انتظار داشته باشد. برای آنکه معلوم شود در سالهای ۲۰ و ۳۰ قرن کنونی، مناسبات امپریالیسم و کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین از چه نوع بود، مثالی از حوادث امروزی می زنیم که بنظر ما شاخص است:

در پنجمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد که در اوت سال ۱۹۷۶ در کلمبو (پایتخت سری لانکا) تشکیل شد، نخست وزیر هند "ایندیرا گاندی"، که او را حداکثر میتوان یک ناسیونالیست مترقی دانست نه بیش (که براه رشد سرمایه داری نیز در کشور خود میدان داده است) این سخنان جالب را گفت: "ما در جهان کنونی برای خود جای شایسته ای می جوئیم و با کسب معلومات تازه ای اقتصاد خود را از نو می سازیم ولی بعلت بی عدالتی نظام اقتصادی کهنه رشد کشورهای ما ترمز می شود. خلق های ما قصد ندارند این وضع وابستگی و نا برابری را تحمل کنند. جهان موظف است تعادل و مناسبات تازه ای بوجود آورد که استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشورهای ضعیف و کوچک تامین شود." این سخنان در سالهای هفتاد گفته می شود. امکان امپریالیسم برای حفظ "مناسبات کهنه" و "وضع وابستگی و نا برابری" و ترمز کردن رشد سالم و مستقلانه و بسود خلق در سالهای ۲۰ و ۳۰

بمراتب بیشتر بود و دولت های ضد خلقی که از ترس انقلاب مردم به آغوش امپریالیسم می جستند ابزار های مناسبی در دست امپریالیسم برای اجراء سیاست نابرابری حقوق و سیاست کذائی " قیچی " ( ارزان بخرو گران بفروش ) بودند.

دولت رضا شاه که با سرکوب جنبشهای انقلابی و بکمک سرویس مخفی امپریالیستی و با تکیه بر لژ فراماسیونی سرکار آمد، چنین دولتی بود. لذا علی رغم تظاهرات شدید شوینیستی و اقدامات بسیار محدود و اجباری خود در جهت رشد قوای مولده و ایجاد نهادهای بورژوائی، ماهیتا یک رژیم ضد ملی باقی ماند و ایران را در وابستگی به امپریالیسم نگاه داشت و حتی پیشنهادهای کما بیش جدی بسود ایران را با واکنشهای خشن روبرو می ساخت.

توصیف اجمالی این فصل تصور میکنم توانسته باشد ویژگیهای سیاست رژیم رضاشاهی را در زمینه های مختلف نشان دهد و پاسخ مستدل و منطقی در قبال دعاوی کسانی باشد که این روزها ستایش این رژیم را می گویند.